

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمدرضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه چهارم - شنبه ۹۵/۶/۲۷

## اشکال دیگری از شهید صدر بر کلام سید خویی رحمته الله

شهید صدر در ادامه‌ی نقد کلام استادش سید خویی رحمته الله بیان کرده است<sup>۱</sup> بین حاکم و محکوم تنافی وجود دارد، در حالی که طبق بیان سید خویی رحمته الله حکومت یعنی تفسیر کلام دیگر و با توجه به اینکه ما می‌خواهیم تنافی مستقر را بحث کنیم و موارد جمع عرفی خارج است، باید پرسید واقعاً چه تنافی بین حاکم و محکوم است؟! تنافی‌ای ولو غیر مستقر در بین نیست و حاکم و محکوم کمال ملائمت با یکدیگر را دارند.

در نهایت شهید صدر به نقد کلام سید خویی رحمته الله در باب تخصیص می‌پردازد. همان‌گونه که بیان شد سید خویی رحمته الله در مورد تخصیص فرمودند دو مرحله وجود دارد؛ یک مرحله مربوط به نسبت دلیل خاص با دلیل عام است، که جمع آن به این صورت است که خاص، عام را تخصیص می‌زند. و یک مرحله مربوط به دلیل خاص و دلیل حجیت عام است که ایشان در اینجا فرمود خاص حاکم بر دلیل حجیت عام است و

---

۱. بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۷، ص ۱۸:

أن التنافی بین اقتضائی دلیل الحجیة یكون بنحو التضاد دائماً، لأن حجیة كل من المتعارضین أمر وجودی مضاد لحجیة الآخر. و أما الأمر الثانی الذی یرتبط بمدرسة المحقق الثانی - قده - ففیما أفید فیها بالنسبة إلى الحكومة یرد علیه.

أولاً - ثبوت التنافی بین مدلولی الدلیلین فی موارد الحكومة بجمیع أقسامه، و ما ذكره السید الأستاذ - دام ظلّه - من أن المحکوم لا نظر له إلى موضوعه فلا ینتافی مع مدلول الحاکم النافی لموضوع المحکوم، سوف یأتی أنه غیر تام. و منه یعرف أن محاولة إرجاع التخصیص إلى الحكومة لو صحت فهي لا تجدی فی رفع التنافی بین المدلولین أیضاً.

ثانیاً - أن عدم التنافی بین المدلولین فی موارد الحكومة إن تم فإنما یتم فی موارد الحكومة التي تتحقق بملاک رفع الدلیل الحاکم لموضوع المحکوم، و أما فی موارد الحكومة المتحققة بملاک النظر فی الدلیل الحاکم إلى عقد الحمل من الدلیل المحکوم محضاً دون تصرف فی موضوعه، كما فی حكومة (لا ضرر) علی أدلة الأحکام الواقعیة، فلا یتم ما ذکر لنفی التعارض بین المدلولین، لوضوح أن مفاد الحاکم و المحکوم فی تلك الموارد ثابتان فی عرض واحد، فیتنافیان لانحفاظ الموضوع فیهما معاً مع تنافی محمولیهما.

نسبتش با دلیل حجیت عام، نسبت حاکم و محکوم است، البته در جایی که قرینه‌ی قطعیه‌ی وجدانیه نباشد، اما اگر قرینه‌ی قطعیه‌ی وجدانی بود نسبت را ورود می‌داند.

شهید صدر رحمته‌الله در اینجا نسبت به کلام استادش یک کنکاش جدی دارد و می‌فرماید<sup>۱</sup> بین دلیل خاص و دلیل حجیت عام، هیچ تنافی وجود ندارد، حتی تنافی غیر مستقر نیز وجود ندارد و بحث ما در اینجا از چیزهایی است که جمع عرفی دارد و آن‌ها را از تعارض خارج می‌کند.

شهید صدر رحمته‌الله در توضیح عدم تنافی می‌گوید دلیل حجیت عام همان اصالة الظهور است؛ یعنی سیره‌ی عقلائیة بر عمل به ظهور عام در تمام افرادش، و این سیره‌ی عقلائیة غیر مردوعه است و قطعاً عند الشارع پذیرفته شده است و یک طرف نیز دلیل خاص قرار دارد که ظهور در معنایی دارد؛ مثلاً «لا تکرّم زیداً العالم؛ زید عالم را اکرّم نکن». ایشان می‌فرماید بین این دو تنافی نیست (حتی به نحو غیر مستقر)، بنابراین وقتی ما در صدد بیان موارد جمع عرفی هستیم ذکر اینکه این موارد از بحث خارج است معنا ندارد؛ زیرا اصلاً هیچ تنافی حتی بدوی هم وجود ندارد. نکته‌ی عدم تقابل این دو نیز آن است که دلیل حجیت عام که همان اصالة الظهور باشد یک حکم ظاهری است؛ یعنی وقتی حجیت دارد که شک در مراد واقعی داشته باشیم، در آن وقت اصالة الظهور را به کار می‌بریم و می‌گوییم کلام ظهور در عموم و شمول دارد پس حجت است، ولی اگر در جایی شک در مراد نداشته باشیم اصالة العموم به کار نمی‌بریم. پس اصالة العموم یا اصالة الظهور در عموم، یک حکم ظاهری است. از طرف دیگر خاص یک حکم واقعی است، «لا تکرّم زیداً

---

۱. همان:

و فيما أفاده بالنسبة إلى التخصيص يرد عليه:

أن الكلام في وجود تناف بين المدلولين و عدمه إنما هو في مدلولي الدليلين اللذين يتحقق الجمع العرفي بينهما، فما هو محط الجمع العرفي هو محط البحث أيضاً في تنافي المدلولين و عدمه، و في موارد التخصيص يوجد عندنا أنحاء ثلاثة من التقابل. أحدها: التقابل بين دليل الخاص و دليل حجية العام.

الثاني: التقابل بين دليل حجية الخاص و دليل حجية العام. الثالث: التقابل بين نفس الدليل الخاص و الدليل العام. أما التقابل الأول، فلا تنافي فيه أصلاً، إذ لا تعارض و لو بنحو غير مستقر بين دليل الخاص و دليل حجية العام، لأن مفاد الأول حكم واقعي و مفاد الثاني حكم ظاهري، و لا مانع من اجتماع هذين الحكمين معاً ثبوتاً، بأن يكون الحكم الواقعي على طبق الخاص، و يكون ظهور العام حجة أيضاً. و أما التقابل الثاني، فيقدم فيه دليل حجية ظهور الخاص على دليل حجية ظهور العام بالورود، باعتبار أن دليل حجية العام يقيد بعدم قيام الخاص على خلافه، و بشمول دليل الحجية لظهور الخاص يرتفع هذا الموضوع وجداناً.

و أما التقابل الثالث، فيقدم الخاص على العام بالتخصيص الذي هو علاج عرفي لتعارض غير مستقر بين الخاص و العام، حيث يفترض العرف أن للمتكلم في مقام تحديد مراده أن يعتمد على القرائن المنفصلة أيضاً، و هذا بنفسه السبب و المبرر للحل المتقدم في التقابل بين دليل حجية الخاص و دليل حجية العام.

العالم» یک حکم واقعی است و حکم واقعی با حکم ظاهری حتی تنافی بدوی ندارد و وقتی که حتی تنافی بدوی نداشت، معنا ندارد ما به عنوان جمع عرفی، عام و خاص را از مفاد تعارض خارج کنیم.

### نقد و بررسی کلام شهید صدر علیه السلام

اولاً: مرحوم خوئی نخواستہ است فقط جاهایی که تعارض بدوی دارد خارج کند، بلکه مواردی را شمرده است و گفته است اینها تعارض ندارند، شاهدش این است که تخصص را هم از این قبیل شمرده است. بنابراین نهایتاً اگر بیان شهید صدر علیه السلام بر اینکه دلیل حجیت عام، حکم ظاهری است و خاص حکم واقعی است تمام باشد، مصداق تخصص می‌شود؛ یعنی تخصصاً موضوع این دو با هم فرق دارد. و صریح عبارت تقریرات سید خوئی علیه السلام آن است که تخصص هم از بحث خارج است: «و ظهر بما ذکرناه من معنی التعارض: أن موارد التخصص و الورد و الحكومة و التخصیص خارجة عن التعارض».

ثانیاً: این چنین نیست که همیشه خاص، حکم واقعی باشد، بلکه گاهی مفاد خاص را با ظهور به دست می‌آوریم و برای رسیدن به مراد متکلم، استناد به اصالة الظهور می‌کنیم. بلی، اگر در جایی خاص قطعی بود (سنداً و دلالتاً) در آنجا واقعاً تخصصاً موضوعش با اصالة الظهور دو موضوع خواهد بود. اما اگر خاص در جایی خودش محتاج به اصالة الظهور باشد، آن هم یک حکم ظاهری می‌شود. از یک طرف خاص به حکم اصالة الظهور می‌گوید «زید را اکرام نکن»، از طرف دیگر اصالة الظهور در عام می‌گوید «عام شمول را افاده می‌کند». پس اینکه شهید صدر علیه السلام خواستند رفع تنافی بین این دو کنند به این صورت که دلیل حجیت عام، حکم ظاهری است و دلیل خاص حکم واقعی است، فقط مربوط به جاهایی است که خاص قطعی السند و الدلالة باشد، اما جاهایی که خاص خودش محتاج به اصالة الظهور است این اشکال وارد نیست.

### نقد و بررسی کلام سید خوئی علیه السلام در تبیین موضوع تعارض

حقیقت آن است که این اشکال را بر سید خوئی علیه السلام باید به گونه‌ی دیگری وارد کرد و آن اینکه: در تعارض، وحدت موضوع شرط است و مقصود مرحوم خوئی آن است که تقابلی بین دلیل حجیت عام و نفس دلیل خاص وجود دارد و یک تقابل بدوی را تصویر کرده‌اند. در واقع تقابل بین دو چیز در اینجا فرع بر آن است که موضوع واحدی داشته باشند؛ اگر موضوعاتشان دو چیز باشد دیگر این تنافی (ولو بدوی) وجود ندارد و در ما نحن فیه اگر فقط دلیل حجیت عام را در عموم در نظر بگیریم (یعنی اصالة الظهور) و نفس دلیل خاص را (لا تکریم زیداً العالم)، اینها هیچ تلاقی با یکدیگر ندارند. دلیل حجیت ظهور

عام می‌گوید: «ظهور العام فی شموله حجة» یعنی موضوعش ظهور و محمولش حجت است، دلیل خاص می‌گوید: «اکرام زید عالم غیر واجب است» و لذا این‌ها با هم تنافی ندارند؛ یعنی اگر فقط این دو را در نظر بگیریم، اشکال وارد بر سید خویی رحمته الله این است که تنافی بدوی هم اینجا وجود ندارد؛ این‌ها تخصصاً دوتا هستند و نوبت به اینکه بگویید ورود است یا حکومت، نمی‌رسد.

آری، اگر به این دو محور، محور ثالثی را ضمیمه کنیم و بگوییم اصالة العموم حجت است و اصالة ظهور الخاص هم حجت است و هذا الخاص ظاهر فی هذا المعنی، آن وقت نمی‌شود این هر سه صحیح و مطابق واقع باشند و با هم تنافی پیدا می‌کنند، البته تنافی بدوی.

بلی، اگر به دلیل حجیت عام و دلیل حجیت خاص نظر کنیم آن جاهایی که قطعی و وجدانی نیست، یعنی ظهور است، این دو می‌تواند با هم تنافی داشته باشد؛ زیرا دلیل حجیت عام می‌گوید هر جا عموم بود حجت است، دلیل حجیت خاص هم می‌گوید خاص هر ظهوری داشت حجت است، لذا اطلاق این دو با هم سازگاری ندارد؛ زیرا علی‌الفرض مفاد خاص مخالف عام است، لهذا می‌توانیم بگوییم تقابلی بین دلیل حجیت عام و دلیل حجیت خاص وجود دارد؛ یعنی اصالة الظهور در عام و اصالة الظهور در خاص تنافی دارند و این دو نمی‌شود علی‌الاطلاق صحیح باشند و یک تعارض بدوی پدید می‌آید و باید آن را حل کرد، لذا می‌گوییم:

از آنجا که اصالة العموم زمانی حجت است که قرینه‌ای بر خلافتش نباشد و فرض آن است که خاص می‌تواند قرینه بر عام باشد، می‌توانیم بگوییم که اصالة ظهور الخاص حاکم بر اصالة ظهور العام است؛ زیرا اصالة ظهور الخاص مراد از عام را تفسیر می‌کند.

بلی، اگر خاص سنداً و دلالة قطعی و وجدانی باشد، اصلاً جایی برای اصالة الظهور در عموم نیست، که سید خویی رحمته الله از آن به ورود تعبیر کرد، البته بنابر اینکه تعریف ورود شامل تخصص هم بشود که ایشان آن را قبول ندارد؛ زیرا تخصص را در عرض ورود دانست. بدین جهت می‌گوییم اگر خاص قطعی باشد (سنداً و دلالة)، تخصصاً موضوعش با اصالة العموم متفاوت است و حتی تنافی بدوی ندارند. ولی اگر خاص سنداً و دلالة غیر قطعی بود و باید به نوعی از تعبد آن را پذیرفت، در نسبت با عام به اعتقاد سید خویی رحمته الله حاکم است.

در اینجا می‌توانیم بر سید خویی رحمته الله اشکال کنیم که اگر در طرف عام فرض کردیم اصالة الظهور از اول مقید است به اینکه قرینه‌ای بر خلافتش نباشد، بعید نیست بگوییم اینجا ورود است و اصالة الظهور در

خاص وجداناً ولو به برکت تعبد، موضوع اصالة الظهور در عموم را از بین می‌برد و این ورود است، نه حکومت. البته جای تأمل دارد ولی خیلی مهم نیست و به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

بنابراین بهتر این است که سید خوئی رحمته الله ورود را در اینجا ذکر کند و بگوید حکومتی بین اصالة الظهور در خاص و اصالة الظهور در عام وجود ندارد، نکته‌اش هم این است که اصالة الظهور در عام از اول مقید است به اینکه خاصی بر خلافش نباشد.

### نتیجه‌ی بررسی کلام سید خوئی رحمته الله

بنابراین در حقیقت سه چیز وجود دارد: یک تقابل بین نفس دلیل خاص و نفس دلیل عام. یک تقابل بین دلیل حجیت عام و دلیل حجیت خاص و تقابلی که سید خوئی رحمته الله ادعا فرموده بود که بین نفس دلیل خاص و دلیل حجیت عام بود، که به نظر ما این تقابل سوم وجود ندارد و تقابل تنها در آن دو تاست. تقابل در دلیل حجیت خاص با دلیل حجیت عام بالورود است که سید خوئی رحمته الله این صورت را اصلاً مطرح نکردند و اما در تقابل بین نفس دلیل خاص و نفس دلیل عام، یعنی «اکرم کل عالم» و «لا تکرم زیداً العالم»، نفس خاص بودن در مقابل عام، در سیره‌ی عقلا کافی است بر اینکه خاص را مقدم بر عام بدانیم و مراد جدی عام تضییق شود و به رأسه خودش یک جمع است و می‌توان گفت این صورت می‌تواند مصداقی از مصداق ورود شود، ولی مصداق خاصی است که خودش اسمی دارد و قوانین خاصی دارد که در باب عام و خاص از آن صحبت می‌شود.

### نتیجه‌ی بحث در تعریف تعارض

حقیقت آن است که اصل فرمایش سید خوئی رحمته الله که موارد جمع عرفی و به طریق اولی مواردی مثل تخصص از تعارض خارج است، کلام درستی است و لهذا اگر تعارض را به تنافی مدلولی الدلیلین تعریف کردیم با توجه به اینکه نمی‌خواهیم موارد جمع عرفی را مشمول تعارض بدانیم تعریف درستی است و اینکه در بعضی از تقریرات سید خوئی رحمته الله آمده است که لعلّ مراد شیخ و آقای آخوند رحمته الله یکی باشد، این احتمال صحیح نیست؛ زیرا در کفایة تصریح کرده است که می‌خواهم از تعریف مشهور احتراز کنم. ولی اینکه فی الواقع این دو یکی است ما قبول داریم؛ دلالت و مدلول ذاتاً یکی است، مخصوصاً با توجه به عبارتی که در رسائل وجود دارد. شیخ رحمته الله در رسائل می‌گوید: «غلب فی الاصطلاح علی تنافی الدلیلین و تمنعهما باعتبار مدلولهما»، شاید تعبیر «باعتبار» لازم نباشد و اگر گفته بود «تنافی الدلیلین او المدلولین» درست‌تر بود؛ چون

تنافی دلیلین با تنافی مدلولین با تنافی دلالتین همه یک مطلب را می‌گویند. لذا هم تعریف شیخ رحمته الله درست است و هم تعریف آخوند رحمته الله و هر کدام به اعتباری نظر کردند و این‌ها با یکدیگر تنافی ندارند. در هر حال ما در تعارض، همان تعریف مشهور را کافی می‌دانیم و تعریف آخوند رحمته الله را بازگشت به همان تعریف مشهور می‌دانیم و بیش از این لازم نمی‌دانیم در تعریف تعارض صحبت کنیم.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی